

وحدت اراده و مشیت پروردگار متعال نسبت به همه

عالم وجود

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

بِكَ عَرَفْتِكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ

وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أُدْرِمَا أَنْتَ.

دیشب عرض شد که بر حسب معرفت هر

شخص، تکلیف برای او مترتب می شود نه بیشتر و

نه کمتر. و او هم مکلف است که بر مقدار تکلیفیکه

بر او تکلیف شده عمل کند نه بیشتر و نه کمتر. و پا

فرا تر گذاردن یا کوتاه کردن از حیثه علم و معرفت،



هر دو مؤاخذه دارد. و معرفت به هر چیزی در حیطة
سعه وجودی انسان است. لازمه عرفان معرفت است
لازمه عرفان به یک شخص هم تراز بودن در محدوده
معرفت است بین شخص عارف و بین شخص
معروف. حالا عارف در هر مرتبه‌ای باشد خوب باشد.
اگر ما در قبال یک شخص بزرگی قرار بگیریم به هر
مقدار که نسبت به آن شخص بزرگ معرفت داریم
در همان رتبه با او اتحاد داریم.

کلامی است بسیار کلام حکیمانه و متقن که
می‌فرماید لا یعرف شیء شیئا الا بما هو فیه منه، هیچ
چیزی عارف به شیء دیگر نمی‌شود مگر به یک
سرمایه‌ای که آن سرمایه باید در دو طرف وجود
داشته باشد به یک خمیرمایه‌ای که باید به واسطه آن
خمیرمایه آن عارف به آن معروف عرفان پیدا کند.
آن مقدار سعه وجودی که باید در عارف باشد تا
بتواند به همان مقدار سعه وجودی در معروف،
عرفان پیدا کند. هیچ چیزی عارف به شیء دیگر
نخواهد شد مگر به واسطه‌یک امریکه آن امر هم باید
در معروف باشد هم باید در عارف باشد. و الا

نمی‌شود. اگر ما بخواهیم به صفت رحمانیت حق پی
بریم باید رحمت در وجود ما وجود داشته باشد و
الا به این صفت حق ما ابدالآباد نمی‌رسیم اطلاع پیدا
نمی‌کنیم. اگر ما بخواهیم به خلاقیت پروردگار پی
بریم باید این مفهوم و معنای خلاقیت در وجود ما
تعیین حضوری داشته باشد و الا ما نمی‌توانیم به آن
خلاقیت برسیم.

ما در آیه قرآن می‌خوانیم که می‌فرماید به
حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام، و اذ
تبرء الاکمه و الابرص باذنی و اذ تحیی الموتی باذنی،
یا در آیه دیگر می‌فرماید که و اذ تبلغ من الطین کهیئه
الطیر باذنی فتنفخ فیه قد یکون طیرا باذنی، دو تا اذن
اینجا دارد. ای عیسی تو چه می‌کنی؟ کاری که تو
انجام می‌دهی این است که خلق طیر می‌کنی به اذن
من، به اذن من خلق طیر می‌کنی بعد بر او می‌دمی.
اول برمیداری با آب و گل یک مجسمه درست
می‌کنی، مجسمه گلی، همین مجسمه‌هایی که دم
حرم می‌فروشدند، با گل برمیدارند درست می‌کنند،
شکل گنجشک. این کار را انجام می‌دهی، تخلق

باذنی، این را ما می بینیم ما این را می فهمیم خب
خودمان هم بلدیم درست کنیم، آن را برمی داریم
قاطی می کنیم، می شود گِل، می شود گنجشک دیگر،
خودمان هم همین کار را انجام می دهیم. فتنخ فیه
من روحی و یکون طیرا باذنی بعد آن کاری که تو
می کنی [این است که] در او می دمی. می دمی یعنی
چه؟ یعنی فوت می کنی. دمیدن یعنی فوت کردن.
فتکون طیرا باذنی این می شود طیر. یعنی عنوان
طیریت بر او عارض می شود. یعنی عنوان حیات بر
او صدق می کند الان قبل از اینکه این چیز است
طیریت بر او عارض نمی شود متصف به طیران
نیست گِل است صورت دارد اما وقتی که شما آمدید
و در او دمیدید و جان گرفت معنون به عنوان طیران
می شود متصف می شود.

خب این آیه چه را می خواهد برساند؟ ما چه
مقدار معرفت نسبت به کار حضرت عیسی پیدا
می کنیم؟ چه مقدار؟ در آن محدوده‌ای که خودمان
قادر هستیم یعنی تا گِل درست کردن، آن کار ما هم
هست همان گل را ما هم درست می کنیم آیه می گوید

اول گل درست می کنی دیگر و اذ تخلق من الطین
یعنی گل دیگر، شکل درست می کنیم، این کار را ما
هم بلدیم. کوزه گرها این کار را می کنند دیگر. خوب
این کار می شود چه؟ می شود تساوی در رتبه بین ما
و بین حضرت عیسی، این تساوی در رتبه است. در
محدوده فقط شکل طین، در این محدوده. و ما
می دانیم حضرت عیسی چکار می کند، چرا؟ چون
خودمان هم بلدیم. این مقدارش را که بلد هستیم.
می ماند آن شقّ دوم، فتنفخ فیه فیکون طیرا باذنی،
حضرت عیسی یک کار دیگر می کند ما تا قیامت
بکنیم نمی شود. آن به آن می دمد تبدیل به طیر
می شود، حالا شما هی بدم! هی بدم! کاری که دم
شما می کند این است که گل را خشک می کند ولی
طیران به او نمی دهد. خوب حالا آیا شما می توانید پی
ببرید که حضرت عیسی چه می کند؟ به این رتبه
عارف هستید؟ نه عارف نیستید. عارف نیستید.
عارف نیستیم به اینکه حضرت عیسی چگونه تنفخ
هست، چگونه می دمد. آن آیه شریفه دارد که فتنفخ
فیه من روحی، یعنی همان طوری که تو می دمی من

نفخت، نفختی در آنجا تنفخی اینجا است و هر دو
نفخ به یک معنا دلالت می‌کند. که می‌تواند به این
تنفخی حضرت عیسی پی برد؟ کسیکه به نفخت فیه
من روحی بتواند پی برد. اگر کسی به آن نفخت فیه
من روحی پی برد و مطلع شد به این تنفخی حضرت
عیسی هم می‌تواند مطلع بشود و بالعکس. قضیه از
باب چیست؟ عکسش هم صادق است. هر کسی که
به تنفخی عیسی مطلع شود به نفخت فیه من روحی
هم چه میشود؟ مطلع می‌شود. پس بنابراین چون آن
سرمایه و خمیرمایه و آن جنبه وجودی برای ادراک
نفخ در ما محقق نیست لذا ما به مقام حضرت عیسی
نمی‌توانیم عرفان پیدا کنیم، نمی‌توانیم.

عرفان ما به حضرت عیسی در مقام اعجاز - نه
سایر مراتب دیگر که ایشان دارند - در مقام اعجاز
فقط منحصر می‌شود در چه؟ در همین ساختن گل.
می‌بینیم این گل‌یکه او می‌سازد ما هم بلدیم بسازیم.
اما یک نکته در اینجا هست که رمز مطلب را خداوند
در اینجا بیان می‌کند اگر به رمز این قضیه در قضیه
اول برسیم قضیه دوم هم برای ما حل می‌شود و آن

چیست؟ او این است که می‌فرماید و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی، تمام لمّ قضیه در این اذنی است چرا به اذنی؟ خب یک بچه وقتی که برمی‌دارد گل درست می‌کند اینکه اول از خدا اجازه نمی‌گیرد، هان! بچه برمی‌دارد گل درست می‌کند بعد هم یک لگد می‌زند زیرش خرابش می‌کند، می‌رود از خدا اجازه بگیرد، پروردگارا اجازه بده ما گل درست کنیم؟ خدا را هم قبول ندارد فرض کن. یا وقتی که ما برمی‌داریم یک هیئت درست می‌کنیم یک عصفور من باب مثال درست می‌کنیم، یک مار یا یک ماهی فرض کنید که درست می‌کنیم با گل، از خدا اجازه نمی‌گیریم. این قضیه چه را می‌خواهد برساند؟ این قضیه این را می‌خواهد بگوید که آن حقیقتِ مشیت نازله صانعۀ خالقه مریده، که آن نور وجود و طی وجود را می‌خواهد در قالب تعینات بیاورد، از دید من کور دو تا است و چشمان رمد دار ما بین اعجاز و غیر اعجاز فرق می‌گذارد اما در واقع مسئله یکی است. اصلا در عالم وجود اعجاز معنا ندارد. همان قدر اهمیت دارد نفخ در روح که همان قدر اهمیت

دارد خلقت طین به دست حضرت عیسی و همان قدر بی ارزش است خلقت روح در این بدن، در بدن خاکی، که همان قدر بی ارزش است خلقت طین به دست حضرت عیسی. اگر ارج و مقام و ثمنی را ما برای اعجاز حضرت عیسی بخواهیم در نظر بگیریم همان قدر هم باید برای خلقت طین در نظر بگیریم فرقی نمی‌کند در اینجا.

از نظر خداوند خلقت طین با نفخ دم و تحقیق روح در این کالبد، هیچ تفاوتی نمی‌کند اصلاً فرق نمی‌کند. از نظر مشیت و اراده پروردگار بین حرکت اندام و اراده یک طفل در خلقت طین و بین اراده آن مقام منیع حضرت عیسی در خلقت روح، هیچ تفاوتی نمی‌کند هر دو یکی است منتهی چشم ظاهربین ما آمده بین این دو مسئله را جدا کرده و فرق گذاشته، این فرق بین عرفان و عدم عرفان است. هان! ما فقط به حضرت عیسی از نقطه نظر ظاهر نگاه می‌کنیم دیگر پی به باطن نمی‌بریم اما از دید یک عارف که مصداق آیه شریفه و اذ تخلق من الطین باذنی و .. فیکون طیرا باذنی هست، برای

حضرت عیسی به اندازه سر سوزنی و به اندازه یک
میلیمتر زحمت و مشقت و تعب - برای حضرت
عیسی ها نه برای ما - زحمت و تعب و مشقت عملی
و فکری بین ساختن گِل و بین نفخ بدن ندارد برای
او، چرا؟ چون برای او مجرای خلقت و نزول مشیت
تیین شده، معرفی شده. خودش به این مسئله
رسیده. وقتی خودش به این مسئله رسیده است
دیگر برای او چه فرقی می کند؟ دیگر برای او چه
تفاوتی دارد؟ برای ما که نسبت به این قضیه جاهل
هستیم تفاوت دارد اما برای او که تفاوتی ندارد برای
خدا تفاوتی دارد؟ برای خدا خلقت ابدان با خلقت
روح فرق می کند؟ زحمت خدا بیشتر می کشد؟ خدا
بیشتر آنجا مایه می گذارد؟ مرحوم آقای حداد
رضوان الله علیه اینجا است که می فرمایند مردم خیال
می کنند می گویند فلان آقا آمد بر لب چاه در
نیمه شب دعا کرد خدایا نمی دانم فلانی وضو ندارد
چاه را پر آب کن برای او تا وضو بگیرد بعد چاه آبش
آمد بالا و این وضو گرفت، عجب کرامتی! اگر من
جای این آقا بودم می دانستید چکار می کردم؟ هیچ

زحمت دعا به خودم نمی‌دادم شما هم ندهید وقتی
می‌دیدیم چاه آب ندارد تیمم می‌کردیم پس خدا
تیمم را برای کی گذاشته؟ چرا بیخود سوال کنیم؟
ملائکه را به زحمت بیاندازیم! خب اینها مگر بیکار
هستند؟ بیایند اَلْف ما هم بشوند؟ خدا را خوش
نمی‌آید. خدا گفته با تیمم. قسم به جان سرکار و به
جان خودم ... قسم به جان همه ما، معلوم نیست
ثواب آن نماز با تیمم کمتر از آن وضویی باشد که آن
آقا با دعا کرده، معلوم نیست این طور باشد. این
چشمان ما رمد دار است خیال می‌کنیم خدا نماز با
وضوی صحیحاً می‌خواهد صلاه صحیحاً متطهراً
متوضئاً مع الوجوه بطهارت مائیه! نه جانم! خدا
می‌گوید هر طوری برایت هست من قبول دارم. مگر
من نباید قبول کنم؟ چرا این قدر خودت را به دست
و پا می‌اندازی؟ آب جلویت است وضو بگیر نیست
تیمم کن، تیمم کن، تیمم کن. تو داری بین احکام
من تفاوت قائل می‌شوی؟ آب را کی خلق کرده؟ کی
طهارت به ماء داده؟ من دادم یا خود؟ هان؟ من
طهارت را به ماء دادم یا خود ماء طهارت را آورده؟

من دادم. من به ماء اعطاء طهارت کردم و ماء را مطهر
و طاهر قرار دادم همان من آدمم خاک را طاهر قرار
دادم. هان؟ چه فرق می کند؟

در سفر مکه بودیم با مرحوم آقا رضوان الله علیه،
من هجده سالم بود یک کسی از افراد، شخص
فاضلی هم بود، کت و شلواری بود ولیکن شخص
فاضلی هم بود و ظاهراً از همین دروس و چیزهای
طلبگی و اینها بی بهره نبود. این ظاهراً مبتلا بود به
ناراحتی پوستی و این جراحی داشت دو تا
دستهایش و بدنش و بنده خدا در اذیت بود. یک روز
در مدینه که بودیم آمد به اتفاق برادرش که برادر
ایشان روحانی کاروان بود. آمد پیش آقا که آقا ما
دیگر سفر حج آمدیم برای خدا آمدیم می خواهیم
برویم اعمال انجام بدهیم حج در پیش است احرام
در پیش است لباس احرام با این وضع، اعمال، طواف
نماز و با این جراحیها این چه جوری می شود؟
می گفت دعا کنید که - به مرحوم آقا می گفت دعا
کنید که - خداوند خلاصه خب کند این ناراحتی
پوستی ما را و جلدی ما را. مرحوم آقا فرمودند که

یکی از علمای سابق به نام آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی، ایشان می‌خواستند حرکت کند از آنجاییکه بوده در منزلش به قصد مکه، می‌گوید خدایا من می‌خواهم در این سفر دچار این مشکلات تطهیر و اینها نشوم تو این سفر رنج و الم این مسائل را از ما بردار، این همین که از منزلش حرکت می‌کند با آن کاروان و حمله‌ای که بوده و می‌آید تا از دروازه شهر عبور کند یک مرتبه تمام بدنش خوب می‌شود، انگار نه انگار که لم یکن شیئا مذکورا، هیچ آثاری از این قروح و جروح در او نبوده این همین طور به سفرش ادامه می‌دهد. می‌آید در مکه و مدینه و اعتاب و برمی‌گردد تا از دروازه وارد شهر می‌شود دوباره همه اینها راه می‌افتد می‌آید سرجایش.

بعد مرحوم آقا می‌خواستند بفرمایند که این کار البته دعایی کرده و آن شخص هم صاحب نفس بوده، مرحوم آخوند ملافتحعلی، ایشان صاحب نفس بود و حالاتی داشت و همان کسی بود که بطون قرآن را می‌دانست ولی مطلب بالاتر از این است. مطلب این است که آیا ما در تحت حکومت خدا هستیم یا

نیستیم؟ هان؟ هستیم یا نیستیم؟ آیا خداوند ما را عبد
خود قرار داده یا نه؟ خدا که نمی‌تواند انکار بکند
بگوید نه! تو تا وقتی که سالمی عبد من هستی من
عبد مریض نمی‌خواهم برو پی کارت! کجا برویم؟
خدا می‌تواند یک همچنین حرفی بزند من عبد
مریض نمی‌خواهم تا وقتی که ۳۷ درجه بدنت
حرارت دارد تو عبد من هستی و من هم مالک تو
هستم فلان اما همین که شد یک درجه تب پیدا
کردی دیگر رفتی بیرون خدا حافظ؟ **ولایمکن الفرار**
من حکومته، از حکومت خدا کجا می‌شود فرار کرد؟
خب این خدای بزرگوار هر کاری از دستش برآید
انجام می‌دهد اما نمی‌تواند بگوید من تو را از
عبودیت و حکومت خودم بیرون می‌کنم این حرف
را نمی‌تواند بزند، به پایش نوشته شده. بخواهد
نخواهد به پای خدا نوشته مجبور است ... خیلی
خب حالا بیاییم سراغ خودمان، آیا خودمان می‌توانیم
در شرایطی از شرایط، در هیچ موقعیتی، خودمان را
از حکومت خدا بیرون حساب کنیم؟ نه! ما هم
نمی‌توانیم. گفت مال بد بیخ ریش صاحبش است،

مجبور است خدا قبولمان کند، می خواست درست نکند. حالا که درست کرده باید پایش بنشیند، ما هم نمی توانیم. پس هم ما به او بند هستیم هم او به ما بند است آن هم مانده چکار کند. یک آدم دوپا درست کرده حالا چکارش کند؟ خیلی خب. پس خدا ما را در همه حال می خواهد.

تنها تویی تنها تویی در گوشه تنهاییم ** تنها تو می خواهی مرا با این همه رسواییم

پس خدا ما را با همه این عیب و نقصها می خواهد و نمی تواند نخواهد. این امراض را کی داده؟ این امراض را خودش داده. پس خداوند متعال هم خودش ما را خلق کرده و هم به ما وجود داده و هم صحت داده و هم مرض می دهد و به فرموده کلام حضرت سجاد سلام الله علیه، [خدایا تو را شکر کنم که به من] صحت دادی و به واسطه صحت و سلامتی می توان [م] تکالیف و فرائضیکه در حال صحت است انجام بده [م] یا در هنگام مرض تو را شکر کنم بر اینکه تو مرا مریض کردی و مرا متوجه ضعف خودم کردی و چه بسا بعضی از گناهان که به

واسطه صحت از من برمی آمد و متمشی می شد به واسطه مرض دفع کردی. پس مرض هم از کیست؟ مرض هم از خدا است. این کلام حضرت معجزه است. یعنی می خواهد بفرماید به همان مقدار [که] - بلکه بیشتر - صحت ممدوح است مرض ممدوح است. شخصی که مریض نشود پی به سلامتی خودش نمی تواند ببرد. تکبر او را می گیرد استغنا او را فرا می گیرد آن ضعفها و خلل و نقصان برای او متجلی نمی شود و متبلور نمی شود. گرفتاری تا کسی پیدا نکند پی به ضعفهای خودش نمی تواند ببرد. آن ضعفهایی که او را از معبود دور کرده است و بین او و بین پروردگار و مالک حقیقی او فاصله انداخته است چی؟ آن می آید اینها را فاصله می اندازد جلو را می گیرد.

گرفتاریها، نعمت های الهی است که خداوند برای بندگانش می آورد اینها همه نعمت است مرض نعمت است بلایا نعمت است گرفتاریها همه نعمت است بدون این نعمت ها انسان نمی تواند ربط برقرار کند. انسان دچار انانیت می شود دچار تفرعن

می‌شود. حضرت سجاد می‌فرماید من در این مرضی که به من دادی چگونه شکر تو را به جا بیاورم؟ تو به واسطه این مرض مرا به یک مسائل باطنی راهنمایی و دلالت کردی که هزار و یک آنها در صحت و سلامتی به دست نمی‌آید و این یک واقعیت است.

پس ما با این خصوصیت و با این کیفیت، در حال صحت و در حال مرض در هر دو حال بنده خدا هستیم آیا ممکن است برای پروردگار که خودش به ما این مرض را عنایت کرده برای تطهیر ما و برای مصالح دیگر، خودش بیاید و بگوید من حال سلامتی تو را بیشتر از این حالت دوست دارم؟ خیلی عجیب است! خیلی کلام احمقانه ای است! خودش آمده این مرض را داده بعد بگوید من حال سلامتی تو را بیشتر دوست دارم؟ این بنده بیچاره که گناه نکرده. خدا بیاید به یک مریضی که در تب است بگوید که من نماز در حال استقامت و با طهارت مائیه و با تمام شرایط را بیشتر دوست دارم؟ یک همچنین نمازی اصلاً اگر بر مرض باشد حرام است باطل است روزه

اگر برای جسم ضرر داشته باشد هم باطل است و هم قضا دارد، نه تنها ممدوح نیست بلکه مذموم هم هست. البته در صورتی که عذرت نباشد که در بعضی از موارد عذرت هست اگر شخصی با علم به اینکه روزه برای او موجب اشکال است و دستور و تکلیف [بر عدم اتیان روزه دارد] می گوید که دلم می خواهد، به خاطر اینکه در جمع آبرویم نرود و نگویند که روزه خورده، هم روزه او باطل است و هم باید قضا کند یک گناه هم کرده.

خداوند می گوید من مالک تو هستم و من الان تو را در این شرایط قرار دادم و مقصود من این است که الان تو این کار را انجام بدهی تو فضولی داری می کنی در کار من؟ تو کی هستی در کار من فضولی می کنی؟ من تو را مریض کردم و از تو نماز مستلقیا می خواهم، تو بلند می شوی مستقیما می خوانی برای کمرت ضرر دارد می افتی! کی به تو گفته همچین کاری بکنی؟ من الان می گویم وضو برای تو ضرر دارد باید با تیمم نماز بخوانی. نقل آن افرادی که آمدند آن بیچاره مریض را کردند در آب و بعد هم مرد و

آمدند پیش امام صادق، حضرت فرمودند که کشتید این را، خدا بکشد شما را، کی به شما گفته که این را بردارید در آب و فلان کنید؟ تیممش باید می دادید قتلهم الله قتلوه. وظیفه این است. عبد باید عبودیتش را داشته باشد نباید اظهار نظر کند به مولای خودش من این جوری دلم می خواهد، بیخود دلت می خواهد. من به تو می گویم این جور.

حالا که این طور شد آیا این جنابی که الان دارد با این حال می رود مکه، با همین حال جراحی و اینها، آیا صحیح است پیش خودش بگوید خدایا این را خبکن تا یک حج خب انجام بدهم؟ خدا می گوید هان حج خب چیست؟ تو تشخیص می دهی؟ حج خب آن حجی است که تو می گویی؟ تو می فهمی؟ آن حجی است که تو داری تشخیص می دهی؟ آن حج حج خب است؟ آن حجی که با تمام شرایط باشد؟ آن حجی که با وضو باشد؟ آن حجی که در آن قروح و جروح نباشد؟ این است؟ تو باید قبول کنی یا من باید قبول کنم؟ تو باید به این حج نورانیت و روحانیت بدهی یا من باید بدهم؟ والعمل الصالح

یرفعه، آن چیزی که باعث رفعت این عمل است به دست تو است یا به دست من است؟ روحانیت عمل به دست تو است یا به دست من است؟ من که تو را با قروح و جروح قرار دادم و دست تو را مجروح کردم و به حال ممرضیت تو را در آوردم در عین حال تکلیف به حج کردم این وسط چه شخصی باید این حج را قبول کند؟ هان؟ پس بنابراین ما به اینجا می‌رسیم که دعای ایشان هم خیلی وجهی نداشته و چه بسا اگر می‌رفت به مکه با همان حال، خداوند ثواب و نعمت و روحانیت بیشتری را نصیب او می‌کرد تا اینکه حالا ما می‌گوییم به! عجب مقامی دارد! از دروازه‌شهرش که خارج شد خدا دعایش را مستجاب کرد و یک حج پاک و پاکیزه و شسته و رفته و با بدن سالم! اینها توحید است ها! اینها مطالبی است که بزرگان به ما گفتند اینها را از خودم نمی‌گویم، اینها چیزهایی است که آنها به ما یاد دادند. هان!

آخرش هم آن بنده خدا قبول نکرد هرچه آقا اینها را در گوشش خواند...، آقا این را می‌گفتند او

می گفت آقا در هر صورت شما برای من دعا کنید، انشاءالله خدا شما را حفظ کند توفیق بدهد تأیید کند انشاءالله خداوند رفع گرفتاری کند. این قضیه است. قضیه مهم این است. آن اعجاز در کلام آقای حداد است نه در کار مقدس اردبیلی که دعا می کند خدایا این چاه آب ندارد آبش را بیاور بالا. آقای حداد کلامش اعجاز است. مقام ایشان رفیع است این بالا است نه او. به ایشان می فرمایند این مردم خیال می کنند اگر کنار چاه بروند دعا کنند آب دربیاید معجزه است اما وقتی شیر خانه شان را باز می کنند آب می آید این را معجزه نمی دانند، حالا فهمیدید کدام یک از این دو تا مقامشان بالاتر است؟ آن فرقی نمی بیند بین آب درآوردن. به جای آب می گویند جواهر درآمد، گفت احمد است و آب می خواهد جواهر به او می دهی؟ به چه مقامی دارد! خدمت امام زمان می رسد! فلان می کند! ما نمی خواهیم اینها را قدح کنیم، اینها از بزرگان بودند مثل آنها این زمانها نیست این طور هم خیال نکنید که حالا ما..... نه! ما در مقام مقایسه هستیم نه در

مقام قدح، مرحوم مقدس اردبیلی مرد بزرگی بود
باتقوا بود دارای کرامات بود و این کرامات را هم
بیخود به دست نیاروده بود با ریاضات با آسهار با
شب زنده داریها و امثال ذلک بود ولی عرفان چیز
دیگر است، این را من می خواهم بگویم. رسیدن به
این کلام آقای حداد رسیدن به معنای این آیه است و
اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی، خلق گِل
می کنی به اذن من، فتنفخ فیه فتکون طیرا باذنی بعد
نفخ در او می دمی، می شود طیر به اذن من. هر دو
می شود یکی. ظاهر و باطن هر دو یکی شد. پس نه
ظاهری داریم و نه باطنی.

توحید یعنی این. توحید یعنی ظاهر و باطن از
میان برداشته شود حجاب ظاهر و باطن از میان برود
یک مشیت و یک اراده انسان بیشتر نبیند این می شود
توحید. انشاءالله هر وقت رسیدید دست ما را هم
بگیرید، خوب است؟ خوب است دیگر؟ ما زحمت
می کشیم این حرفها را می زنیم حالا آنهایی که به ما
گفتند شما هم بالاخره دست ما را بگیرید دیگر.

حالا این مقامی که برای انسان پیدا می شود و

انسان ادراک می کند کار و فعل حضرت عیسی را،
برای چیست؟ چون این وجودش معنا و مفهوم
خلقت را ادراک کرده چون وجودش این معنا را
ادراک کرده آن کار حضرت عیسی را هم چی است؟
می فهمد. اگر ادراک نکند فقط بیر بیر به حضرت
عیسی نگاه می کند، نگاه می کند می بیند که حضرت
عیسی آن خاک را برداشت تبدیل کرد به گِل کرد
خب این را با چشمش دارد می بیند بعد هم یکدفعه
پرز رفت! چی شد؟ من در آن دمیدم و فوت کردم،
من فوتی ندیدم. من یک کاری کردم که این گلی که
در دست من است تبدیل به چی بشود؟ تبدیل به
پرنده بشود، من این کار را کردم. چه کار کردی؟ تو
نمی فهمی. خب چطوری بفهمد؟ حالا حضرت
عیسی بخواهد به مای جاهل بفهماند چطوری
بفهماند؟ مگر ما می فهمیم؟ بیاید بگوید من آمدم آن
مشیت الهی، مشیت خلاقه را آمدم در این پیاده
کردم، مشیت چیست؟ خلاقه چیست؟ پیاده کردن
چیست؟ مگر می فهمد اصلاً؟ مگر ادراک می کنیم؟
آن شعری که مرحوم آقا خیلی می خواندند چی

بود؟ همه باید بلد باشیم دیگر. من گنگ خواب دیده
و عالم تمام کرد / من عاجزم ز گفتن و خلق از
شنیدنش / من در یک حالتی هستم در یک موقعیتی
هستم یک مسائلی را به من دادند یک مطالبی را به
من عنایت کردند که نه من قادر هستم بیان کنم و نه
اشخاص قادرند بشنوند. گیر از هر دو طرف است
منع از هر دو طرف است. نه من می توانم بیان کنم و
نه افراد می توانند بشنوند. چرا؟ چون آن به لفظ
نمی آید. حضرت عیسی آن کاری را که دارد در
ضمیر خود انجام می دهد و این طین را تبدیل به طیر
می کند آیا می تواند به لفظ بگوید؟ نمی تواند بگوید.
چه شخصی می تواند به این مقام عرفان پیدا کند؟
وقتی این حالت در او باشد. پس چه شد؟ لا يعرف
شیء شیئاً الا بما هو فیه منه. هیچ چیزی عارف به
شیء دیگر نخواهد شد مگر به یک واسطه ای که،
مگر به یک امری که، مگر به یک شیء که در این
است در آن هم هست. تا در این دو تا نباشد این
عارف نیست نمی فهمد. فقط نگاه می کند عجب
مقامی دارد خب چکار کرده؟

گفت یکی رفته بود بالای منبر داشت حرف می زد، خدا رحمت کند مرحوم آقای الهی قمشه ای، من یک وقت هایی ایشان را می دیدم ایشان شخص شوخی بود مرد خوبی بود مرد بزرگی بود عالمی بود. یک وقت ایشان می گفت ما رفتیم در یک دهی بر حسب اتفاق گذرمان افتاد و مجبور شدیم برویم در ده نماز بخوانیم و شب هم بخوابیم - حالا ماشین خراب شده بود چی شده بود و اینها. با یک شخصی - گفتند تا رفتیم گفتیم کجا باید برویم؟ در مسجد می رویم جا پیدا کردیم نکردیم در مسجد می خوابیم تا صبح. اتفاقا آن آقای ده هم نشسته بود با افراد و اینها، دیگر چه شخصی آمده و این حرفها، خلاصه الان است که زمینه را بگیرد از دستش! گفت جناب شیخ بگو بینم از گوسفند چند چیزش حرام است؟ آخر گوسفند که دیگر! مردم ده با همین مسائل سر و کار دارند آقای الهی می گفت من هر چه فکر کردم خیلی بشمارم پنج یا شش تا بیشتر که نمی توانم بشمارم فوقش می گویم خونس حرام است طحالش هم حرام است، مسلم اینها بهتر از ما

می‌دانند، با گله سر و کار دارند، گفتم خجالت
نمی‌کشی که این موجود ملکوتی که از صُقع ربوبی
تمام حجب ملکوتیه و جبروتیه را بریده و دریده و
نازل شده و در این عالم ملک و معنا و این حرفها، تو
داری.....! یارو نگاه کرد گفت حاج آقا خیلی باسواد
است نمی‌شود با او حرف زد حاج آقا خیلی باسواد
است! گفت الحمدلله راحت شدیم از دستش.

فقط همین یک نگاه می‌کنیم، دیگر اضافه بر این
مطلبی نمی‌فهمیم و ادراک نمی‌کنیم. خب خیال
می‌کنم که دیگر کم کم وقتش رسیده که مطلب را
جمع کنیم و خیال می‌کنم یک شب دیگر هم بیشتر
باقی نمانده، اگر حالا ماه دیده بشود و این حرفها فردا
شب است. این مسئله‌ای که گفتیم لایعرف شیء شیئا
الا بما هو فیه منه روی این قضیه انشاءالله فکر کنید
تا اینکه بقیه مطالب که رسیدن به مقام ذات است و
معنای بک عرفتک، در اینجا کم باید روشن بشود
اگر بتوانیم راجع به بقیه مطلب انشاءالله فردا شب
عرایضی را به عنوان ختام عرض می‌کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد